

گفتار هشتم:

اعلام رسمی
تغییر ایدئولوژی

فصل اول:

بن بست و انتشار بیانیه اعلام مواضع

□ علنی ساختن «ارتداد»

اندکی پس از دستگیری‌های گسترده‌ای که به دنبال همکاری‌های وحید افراخته با ساواک صورت گرفت، مرکزیت سازمان بیانیه معروف «اعلام مواضع ایدئولوژیک» را در مهرماه ۱۳۵۴ منتشر کرد. در این بیانیه، به‌طور صریح، مواضع جدید ایدئولوژیک و به عبارتی دیگر «ارتداد» سازمان اعلام شده بود. نکته جالب این است که اکثریت افراد سازمان از متن این جزوه قبل از انتشار آن اطلاعی نداشتند و آنها نیز پس از انتشار برون سازمانی این جزوه به مطالعه آن پرداختند و جالب‌تر این است که این جزوه در شرایطی انتشار یافت که افرادی بودند از سازمان که هنوز از تغییر و تحولات ایدئولوژیک سازمان بی‌اطلاع بودند و پس از مشاهده و مطالعه این جزوه بود که پی به جریان‌ات درونی سازمان می‌بردند.^۱

به نوشته حسین روحانی:

گرچه رهبری سازمان و برخی از مسئولین از اواخر سال ۱۳۵۳، مواضع مارکسیستی را پذیرا شده... همچنین جزوه «تحلیل روابط ایران و عراق» منتشره در تابستان ۱۳۵۴، آرم سازمان بدون آیه طلیعه آن چاپ شده بود،^۲ لیکن این اقدامات را باید مقدمه و پیش‌درآمد اعلام مواضع

۱. احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۱۳.

۲. اطلاعیه سیاسی نظامی مورخ اول خرداد ۵۴ درباره ترور مستشاران آمریکایی و اطلاعیه تیرماه ۵۴ درباره حمله

ایدئولوژیک سازمان به حساب آورد که بعداً با انتشار جزوه «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» در مهرماه ۱۳۵۴، جنبه رسمی به خود گرفت و به عنوان «اعلام موجودیت رسمی سازمان با مواضع ایدئولوژیک مارکسیستی» تلقی گردید. در همین جا باید توضیح داده شود که عنوان سازمان، علی‌رغم مواضع جدید آن، هیچ تغییری نکرده و تمامی اعلامیه‌ها و جزوات سازمانی به عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران» منتشر می‌گردید... رهبری سازمان، مواضع ایدئولوژیک جدید را نتیجه تکامل منطقی ایدئولوژی گذشته سازمان دانسته و مضافاً مواضع اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن را در این جهت ارزیابی می‌کرد. و بر این اساس، سازمان مواضع مارکسیستی آن را از هر جهت وارث هویت گذشته و نتایج مترتب بر آن می‌دانست که از آن جمله می‌توان اسم سازمان را نام برد...^۱

دلایل انتشار بیانیه که در مقدمه آن ذکر شده، ظاهراً نشان می‌دهد که سازمان در برابر عمل انجام شده قرار داشته و به این انتشار ناگزیر بوده است. در همان زمان برخی چنین نظر داده‌اند که چنانچه مرکزیت سازمان مواضع خود را اعلام نمی‌کرد، دست کم در متن جامعه و توده‌های مسلمان کمتر ضربه می‌خورد؛ لیکن در این نظریه اصل جریان و اجباری که در اعلام تغییر ایدئولوژی وجود داشت، در نظر گرفته نمی‌شد. واقعیت حاکی از آن است که دلایل عمده و اصلی انتشار بیانیه از این قرار بودند:

(۱) ماجرای اختلافات ایدئولوژیک و تصفیه‌های خونین فیزیکی در سازمان، از طریق تبلیغات ساواک پس از دستگیری افراخته و دیگران، در سطح جامعه افشا شده و دیگر قابل پرده‌پوشی نبود.

(۲) به همان علت لزوم داشت که سازمان به سرعت در صدد توضیح یا توجیه عملکرد خود برآید و علل آن را به صورت رسمی بیان کند.

(۳) سازمان، پس از افشای بسیاری از مسائل، از سوی جناح‌های مارکسیستی دیگر - مانند چریک‌های فدایی (در ایران) و گروه‌های چپی کنفدراسیونی و غیرکنفدراسیونی (در خارج از کشور) - تحت فشار قرار داشت که به صورت تحلیلی و در سطحی وسیع، حقایق (!) را بازگو کند.

(۴) باند مرکزیت، پس از وقوف به این ناگزیری و اجبار، چنین می‌پنداشت که در آن اوضاع، انتشار یک بیانیه توجیهی مفصل، روند گرایش به مارکسیسم را در بین نیروهای مبارز و جوان رشد خواهد داد.^۲

ناموفق به اتومبیل کنسول سفارت امریکا، نیز هر دو با آرم فاقد آیه منتشر شدند.

۱. احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۴۳.

۲. با اقتباس از اظهارات تقی شهرام. یادداشت‌های احمدعلی روحانی: صص ۲۱۲-۲۱۴.

و این در شرایطی بود که مرکزیت، به رغم جنبش قهرمانانه و تکان دهنده‌ای که در خرداد ماه ۵۴ در شهر قم به وقوع پیوست، درس عبرت نگرفت و همچنان بر طبل ماتریالیسم و ضدیت با تشیع و به خصوص جدال با جریان دینی در ایران کوبید. بیش از آنکه به نحوه و کیفیت انتشار بیانیه پرداخته شود، لازم است آنچه در قم رخ داد، مورد مطالعه قرار گیرد.

□ جنبش ۱۷ خرداد ۵۴ قم

○ شرح واقعه

عصر روز ۵۴/۳/۱۵ جمع کثیری از طلاب و روحانیون، برای بزرگداشت قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ مطابق برنامه هر ساله، مجلس یادبودی در مدرسه فیضیه برگزار کردند. پس از نماز جماعت مغرب و عشا گروهی از طلاب با تبعیت از پیام امام خمینی از داخل مدرسه با شعارهایی چون: «درد بر سعیدی‌ها^۱، سلام بر خمینی، مرگ بر شاه مزدور» تظاهراتی را به سمت میدان آستانه، به راه انداختند.^۲ مأمورین با استفاده از ماشین آب‌پاش، کوشیدند حرکت تظاهرکنندگان را سد نمایند؛ ولی موفق نشدند؛ سپس گاز اشک‌آور شلیک کردند. در نتیجه طلاب به داخل مدرسه عقب‌نشینی کرده، درب مدرسه را بستند و تظاهرات خود را ادامه دادند. در ساعت ۱۰ شب بعضی از طلاب که قصد خروج داشتند تا به منازل یا خوابگاه‌های خود بروند، توسط نیروهای محاصره کننده بازداشت می‌شوند که ساواک در گزارش خود نام ۲۳ تن از آنان را با ذکر مختصری از بازجویی‌های آنان آورده است. آن شب محاصره‌شدگان هر از گاهی تا صبح شعارهایی چون «طلبه‌ها بیدارید: بله»، «از پهلوی بیزارید: بله» را سر دادند. بامداد روز ۱۶ خرداد مجدداً طلاب دست به تظاهرات زده و تعدادی از آنان نیز با پوشاندن صورت خود بر روی بام‌های مدارس آمده، شعارگویان با سنگ و آجر به نبرد با مأموران محاصره کننده برخاستند. عصر همان روز، طلاب با اجتماع در مدرسه فیضیه، مجدداً دست به تظاهرات زدند و پس از برگزاری نماز مغرب و عشا

۱. آیه‌الله سید محمدرضا سعیدی، روحانی مبارز و شجاع حامی نهضت امام خمینی، در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۴۹ در اثر شبکه‌های فراوان ساواک در زندان قزل‌قلعه به شهادت رسید.

۲. «در سال‌های سکوت و ناامیدی و سرخوردگی هر سال در مدرسه فیضیه بزرگداشت شهدای ۴۲ برگزار می‌شد. در سال ۵۴ سرکوبی و وحشی‌گری عمال رژیم قدرت بیشتری یافته بود چرا که دیگر حزب فراگیر مسلط شده بود. امام خمینی طی بیانیه‌ای ضمن تحریم حزب، از روحانیون و طلاب خواست تا خاطره ۱۵ خرداد را هر چه باشکوه‌تر برقرار دارند.» مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۲۲.

با سر دادن شعارهایی به تظاهرات ادامه دادند. برخی از این شعارها عبارت بودند از:

«رهبر ما خمینی عزیز است رهبر شما پهلوی کثیف است»

«درد بر خمینی مرگ بر شاه مزدور» «ملت ما بیدار است از پهلوی بیزار است»

«مرگ بر این سلطنت یزیدی»

گروهی از آنان به هنگام شعار دادن، با پرتاب سنگ و آجر قصد شکستن محاصره و خروج از مدرسه را داشتند که با عکس‌العمل مأمورین مواجه شده، توسط ماشین آب‌پاش و شلیک گاز اشک‌آور مجبور شدند به داخل مدرسه بازگردند. در این اثنا مأمورین پنج تن از طلاب را که نقش بیشتری داشتند، بازداشت و به شهربانی اعزام نمودند.

طلبه‌ها در مرتفع‌ترین گنبد مدرسه پرچم سرخی را به نشانه پیروی جنبش خود از قیام امام حسین (ع) برافراشتند، و در گوشه و کنار مدرسه نیز پلاکاردهایی را نصب کردند که شعارهایی چون: «به یاد آریم آن ماه محرم، نیمه خرداد، خروش خشم انسان‌های آزاد» یا «خمینی و خمینی‌ها، سعیدی و سعیدی‌ها» بر آنها نوشته شده بود.

مأموران حاضر که از حجم گسترده جمعیت و شدت مقاومت روحانیون قادر به سرکوبی آنان نشدند، از مرکز تقاضای کمک کردند و برای شناسایی بیشتر جو داخلی مدرسه از روز دوم از طریق گلدسته‌های مشرف به مدرسه و با به پرواز درآوردن بالگرد از تظاهرکنندگان عکس‌برداری نمودند. طلاب در طی این سه روز از نان و خرما و بعضاً پنیری که از بیرون و به شکل مخفیانه به داخل فرستاده می‌شد، تغذیه می‌کردند. در ایام محاصره، آب و برق مدرسه نیز توسط ساواک قطع شده بود.

در طول سه روز درگیری و محاصره در گرمای طاقت‌فرسای خردادماه قم، بسیاری از روحانیون برای همراهی با محاصره‌شدگان - در بیرون مدرسه - به فعالیت مشغول بودند. بیش از ۵۰۰ تن از آنان به منزل آیه‌الله گلپایگانی رفته، از ایشان تقاضای چاره‌اندیشی نمودند و عده‌ای دیگر به منزل سایر مراجع رفتند. گروهی هم در اطراف میدان آستانه و نزدیک درب اصلی مدرسه گرد هم آمده بودند تا اگر طلاب بیرون آمدند آنان را در میان گرفته، از تعرض مأموران رژیم جلوگیری کنند.

پیش از هجوم وحشیانه مأموران، مراجع ثلاث قم در منزل آیه‌الله حاج شیخ مرتضی حائری تشکیل جلسه داده، برای رهایی طلاب رایزنی نمودند. چون هجوم و حمله به مدارس پیش‌بینی می‌شد طلاب نیز دائماً با دفاتر مراجع تهران، قم و سایر بلاد، تماس تلفنی می‌گرفتند؛ ولی هیچ یک از این تلاش‌ها

نتیجه نداد و فیضیه و دارالشفاء در عصر روز هفدهم خرداد تبدیل به میدان نبردی نابرابر شدند و حماسه خونین و قهرمانانه جنبش سه روزه ۱۵ تا ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ سرکوب شد.

در ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر روز هفدهم بالگردهای اعزامی مجدداً بر آسمان ظاهر شدند و قدرت‌نمایی کردند و هم‌زمان نظامیان ورزیده‌ای که گفته می‌شد نیروهای ویژه گارد جاویدان شاهنشاهی هستند، از پشت بام‌های اطراف مدرسه به داخل حیاط هجوم آوردند و به ضرب و شتم طلاب پرداختند. آنان با تشکیل دالانی انسانی از نیروهای باتوم به دست، دستگیرشدگان را از این معبر همراه با ضرب و شتم شدید عبور می‌دادند. پس از انتقال مضروبین و مجروحین به زندان، نیروهای رژیم مدرسه را اشغال و پس از آنکه با جستجوی حجره به حجره تمامی کسانی را که در آنجا پناه گرفته بودند، مضروب و بازداشت کردند و همه درها و پنجره‌ها را شکستند و اثاثیه آنها را داخل حیاط ریختند، مدرسه را تعطیل نمودند. این تعطیلی تا روز دوازدهم فروردین ۱۳۵۷ طول کشید و در آن تاریخ با حرکت انقلابی تظاهرکنندگان مدرسه به تصرف مردم درآمد و با وساطت مراجع، امکان تعمیر و بازگشایی مدارس، فراهم شد.

ساواک علت شکل‌گیری این جنبش را علاوه بر بزرگداشت قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ صدور اعلامیه امام خمینی در مخالفت با حزب رستاخیز و تخطئه برنامه اصلاحی شاه گزارش کرده و ملا احمد کربوبی را که از چند روز قبل در مدرسه مستقر شده بود و عصرها که مدرسه مملو از جمعیت بود، سخنرانی می‌نمود، از عوامل مشخص تحریک طلاب دانسته است. ضمناً اذعان کرده بود که طلاب از طرحی مبنی بر بستن درب اصلی مدرسه مطلع شده بودند بنا به نظریه ساواک:

مدرسه فیضیه همیشه مرکز فعالیت‌های برخلاف از قبیل: الصاق اعلامیه‌های مضره و توزیع آن به صورت شبانه و نوشتن شعارهای ضدمیهنی بوده و ضمناً مرکز تظاهرات ضد دولتی است... صلاح آن است که این درب ورودی به کلی بسته شود و طلاب از درب مدرسه دارالشفاء رفت و آمد کنند و چون درب مدرسه دارالشفاء در خیابان خلوت و دور از انظار قرار دارد طبعاً تردد افراد غیرطلبه به مدرسه مذکور کمتر شده و کنترل آن نیز آسان‌تر خواهد بود.

چند صد تن از دستگیرشدگان، در زندان «نسوان» شهربانی قم، که حداکثر ظرفیت آن ۱۰۰ نفر بود، جای داده شدند. سپس بازجویی همراه با شکنجه از افراد آغاز شد. «نیروهای شهربانی قم، آنان را شکنجه روحی می‌دهند و از آنان می‌خواهند که به امام خمینی توهین کنند و یا اینکه اعمال خلاف شأن

طلبگی و شرع (رقص و...) انجام دهند.»^۱

مأموران عکس‌هایی را که از جریان تظاهرات، از روی گلدسته‌های حرم حضرت معصومه (س) برداشته بودند، با افراد تطبیق می‌دادند و یک عده را که هنگام تظاهرات نقاب نرده بودند و همچنین یک عده از نقابداران را شناسایی کردند و به آزار آنها مشغول شدند.

شکنجه و بازجویی مقدماتی تا اواخر شب ادامه یافت. به علت تعداد زیاد دستگیرشدگان و کمی جا، هیچ کس نتوانست آن شب بخوابد. در اواخر شب شکنجه متوقف شد و دوباره، ساعت ۸ صبح ۱۸ خرداد بازجویی همراه با شکنجه و پرونده‌سازی آغاز گردید. در بین دستگیرشدگان، تعداد آنهایی که شدیداً زخمی بودند و حالشان رو به وخامت می‌رفت، از یکصد نفر تجاوز می‌کرد.

عصر ۱۸ خرداد، «اسیران» را از قم روانه تهران نمودند. در هر اتوبوس ۱۲ نفر ژاندارم و پاسبان مسلح به مسلسل و تفنگ و ۴۲ نفر زندانی جا داده شده بودند. نگهبانان از هیچ‌گونه توهین - از قبیل فحش‌های وقیحانه و ضرب و شتم و کندن ریش و انواع آزارها و اذیت‌ها - خودداری نکردند. از قم تا تهران، شش ساعت طول کشید. با وجود گرمای طاقت‌فرسا، نه تنها به افراد تحت مراقبت آب ندادند بلکه پیوسته زیر ضربات باتوم و قنداق تفنگ قرارشان می‌دادند.^۲

ساعت ۹ شب به تهران رسیدند. ابتدا طلاب را روی زمین پوشیده از سنگریزه، به حالت سجده، خواباندند. اگر کسی از جایش تکان می‌خورد و یا لب به اعتراض می‌گشود، باتوم و شلاق بر سرش فرود می‌آمد. این پذیرایی! تا ساعت ۴/۳۰ بامداد ۱۹ خرداد ادامه یافت؛ سپس دستگیرشدگان را به گروه‌های ۲۵-۳۰ نفره تقسیم و به سلول‌های از پیش تعیین شده منتقل کردند.

پس از دو الی سه هفته بازجویی و شکنجه، عوامل اصلی حرکت را پیدا کردند و پس از آن، زندانیان را به سه دسته تقسیم نمودند:

(الف) کسانی که سن‌شان کمتر از ۱۷ سال بود و یا اینکه خیلی پیر بودند، آزاد شدند.

(ب) کسانی که ۱۸-۱۹ سال سن داشتند، به بهانه سربازی به پادگان‌های نظامی شهرهای شاهرود، بیرجند و کرمان اعزام شدند.

(ج) کسانی که مدرکی از آنها به دست آمده یا در مورد ایشان اعترافاتی شده بود و در حرکت نقش مؤثر

۱. نشریه ۱۵ خرداد، ش ۲۵: ص ۴۸.

۲. همان: همان صفحه.

داشتند، به حبس‌های چندساله همراه با شکنجه‌های شاق محکوم شدند.^۱ تعداد محکومین به زندان از سه سال تا ۱۵ سال، یکصد نفر بود.

در میان جمع دستگیرشدگان، افراد زیر ۱۸ سال کم نبودند و یک دانشجو و دو کارگر نیز در میان آنها بودند. چهار نفر طلبهٔ پاکستانی و دو طلبهٔ افغانی نیز که در فیضیه زخمی شده بودند، جزء زندانیان بودند؛ که بعد از شکنجه و بازجویی، از کشور رانده شدند.

گاهی مقاومت‌هایی روی می‌داد که در نوع خود شگفت بود؛ از جمله، نوجوان ۱۲-۱۳ ساله‌ای را شکنجهٔ بسیار کرده و از او خواسته بودند که به ساحت امام خمینی(ره) اهانت کند ولی او از این کار امتناع می‌کرد. پس از شکنجهٔ فراوان، ظاهراً قبول کرد که این کار را انجام دهد؛ لیکن وقتی سایرین را جمع کردند تا در جلو آنها به امام اهانت کند، او فریاد زد: «خمینی فرزند پیامبر است؛ او فرزند علی، حسین و موسی بن جعفر [علیهم‌السلام] است. من چگونه به او جسارت کنم؟!» که در این لحظه تمامی زندانیان متأثر شده شروع به گریه کردند. شکنجه‌گر نیز تحت‌تأثیر این صحنه‌ها، موقتاً دست از اصرارش برداشت. مجموعاً دوران شکنجه و بازجویی ۱۲ روز به طول انجامید. محکومیت‌ها بسیار طولانی و غیرقابل تصور بود و هیچ‌گاه - تا آن زمان - سابقه نداشت که محکومیت شرکت در یک تظاهرات، این قدر طولانی باشد. به طوری که حداقل ۳ سال و حداکثر ۱۵ سال حکم داده بودند.

در این حرکت خودجوش، حدود ۵۰۰ تن از طلاب و روحانیون که جز تنی چند، قریب به اتفاق آنان جوان بودند، بازداشت شدند. بر اساس آمار سال ۱۳۵۴ در مدارس طلبگی قم ۶۴۱۴ تن طلبه مشغول تحصیل بودند که بر این اساس رقم افراد بازداشتی نشانگر میزان بالای مشارکت آنان در این واقعه شجاعانه و تأثیرگذار است. ورود یک بارهٔ تعداد زیادی روحانی به زندان‌های رژیم که هر یک از گوشه‌ای از خاک ایران بودند انعکاس گسترده‌ای در تمامی نقاط کشور داشت. ضمن اینکه در داخل زندان‌ها نیز موازنه را به نفع نیروهای مذهبی تغییر داد. چرا که بخش قابل توجهی از زندانیان گروه‌های چریکی و سیاسی یا به اسلام اعتقاد نداشتند یا از التقاط و بحران ایدئولوژیک رنج می‌بردند. در شرایطی که گروه‌های مسلح چپ و التقاطی با بن‌بست در ایدئولوژی و خطمشی مواجه شده بودند، جنبش ۱۷ خرداد روحانیت نقطه عطف نوینی شد در قیام علیه رژیم شاه و خون تازه‌ای در اندام مبارزه جاری ساخت.

۱. همان: صص ۴۸-۴۹؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

امام خمینی با صدور اعلامیه‌ای از نجف ضمن ستایش قیام طلاب و روحانیون به تأسی از ۱۵ خرداد ۴۲، به شدت جنایات رژیم شاه را محکوم ساخت و این حرکت را موجب افزایش بیداری مردم و در پیوند با مبارزات اقشار مختلف و به ویژه دانشگاهیان سراسر ایران توصیف نمود. این جنبش، نفی عملی و ردّ قطعی تئوری‌های مرکزیت سازمان بود که تلاش داشت مذهب را در حرکت‌های سیاسی - اجتماعی، به عنوان یک عامل بازدارنده معرفی و نفی کند و هر نوع مبارزه را صرفاً در چارچوب «بی‌دینی» موجه بداند.^۱

○ تحریف رژیم و واکنش امام و مراجع

در انعکاس اخبار و تحلیل حوادث ۱۵-۱۷ خرداد ۱۳۵۴ قم، مطبوعات رژیم شاه بدان‌گونه که انتظار می‌رفت با تشبث به دروغ و تحریف عمل کردند. با تیترهایی چون «اطلاعات تازه‌ای از نقابداران شورشی قم»، عکس‌هایی از تظاهرات طلاب و روحانیون در لباس غیرروحانی را که برای جلوگیری از شناسایی شدن توسط ساواک، نقاب بر چهره خود زده بودند؛ منتشر ساختند و بی‌آنکه از مناسبت ۱۵ خرداد نامی ببرند، مدعی شدند که در این تظاهرات، «شعارهای کمونیستی» داده شده است، و عوامل ارتجاع سیاه و سرخ در لباس روحانیت آشوبگری کرده‌اند.^۲

امام خمینی در پیام خود نوشت:

با همه مصیبت‌ها بیداری ملت مایه امید است. مخالفت دانشگاه‌های سرتاسر ایران - بر حسب اعتراف شاه - و مخالفت علمای اعلام و طبقه محصلین و طبقات مختلف ملت، با همه فشارها و قلدری‌ها، طلیعه به دست آوردن آزادی و رهایی از قید استعمار است... من در این لحظه‌های آخر عمر نگرانی‌های فراوان دارم. خوف از آن دارم که این شخص [شاه] که به هر حلیله‌ای متشبث شد مواجه با مخالفت ملت و طبقه جوان شد، بیش از این مبتلای به تشنج اعصاب شود و ملت مظلوم را بیش از این به خاک و خون کشد و با تهمت مرتجع سیاه و بی‌وطن سرخ، علمای اسلام و دانشمندان و روشنفکران را قتل عام کند.^۳

آیه‌الله گلپایگانی، در اطلاعیه خویش، اعلام داشت:

۱. مدرسه فیضیه...: صص ۲۸۹-۳۲۱ (همراه با تلخیص و اضافات).

۲. روزنامه کیهان، ۱۸/۳/۵۴: ص ۲.

۳. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۰۲.

تهمت‌های ناروایی که در مطبوعات نسبت به روحانیت درج شده، تکذیب می‌شود؛ وساحت مقدس روحانیت شیعه، از تأیید مرام کمونیسم منزّه و مبراست.^۱

آیه‌الله سیدصادق روحانی، در اطلاعیه خود، ضمن تقبیح عمل مطبوعات رژیم، خواستار «توبیخ روزنامه‌نویس‌ها و جلوگیری از اهانت بیشتر به مقدسات دینی» شد:

روزنامه‌ها آنچه ممکن بوده است، نسبت‌های دروغ و بی‌اساس و ناروا به آنها [= طلاب] داده و وقاحت را به جایی رسانده‌اند که راستی روی تاریخ را سیاه، و موجب خشم و نفرت عمومی قرار گرفته‌اند.^۲

آیه‌الله شریعتمداری نیز، در اطلاعیه خود، یادآوری کرد که:

روحانیت شیعه و حوزه علمیه قم با مرام کمونیستی و مادی‌گری به هیچ‌وجه سازش ندارد و طلاب بازداشت شده از مدرسه فیضیه و دارالشفاء هیچ کدام وارد این مرام نیستند و آنچه در جراید نوشته شده است، صحیح نیست و تکذیب می‌شود.^۳

در اطلاعیه آیه‌الله مرعشی نجفی نیز آمده بود:

و مزید بر علت، مفتریات و اکاذیب واضحی از جراید در مورد دستگیرشدگان می‌باشد. جای بسی تأسف است که این اسنادهای ناروا، از حیث افعال و مرام، به طلاب علوم دینی که سربازان مذهب و ولی عصر(ع) می‌باشند، داده شود.^۴

در فضایی که رژیم شاه تلاش می‌کرد حتی مبارزات روحانیان و طلاب را نیز با اتهام دروغین کمونیسم سرکوب نماید و تنها دشمن خود را در چارچوب جنگ سرد بین بلوک غرب و اردوگاه مارکسیسم، کمونیست‌ها و چپ‌گرایان معرفی کند، و به رغم بالندگی و تداوم مبارزات اسلامی در بین اقشار مختلف جامعه به رهبری روحانیان، مرکزیت مارکسیست با انتشار بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان، هم به سیاست تبلیغاتی رژیم شاه کمک می‌کرد و هم به پیکر مبارزین مسلمان ضربه وارد می‌ساخت.

□ مروری بر «بیانیه»

اولین چاپ «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» در مهرماه ۱۳۵۴ به

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۳۲، تیرماه ۵۴: ص ۵.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

صورت دست‌نویس و در سطح محدودی در قطع جیبی (حدود ۴۰۰ صفحه) و تکثیر شده با پلی‌کپی الکلی صورت گرفت. «این بیانیه که متن آن قبلاً توسط خود تقی شهبام تهیه شده بود و قبل از انتشار، عنصر دیگر رهبری [= بهرام آرام] و برخی از مسئولین [سازمان] هم آن را مطالعه کرده بودند، همراه با چند ضمیمه که قبلاً هم در نشریات داخلی [سازمان] منتشر شده بود در قطع جیبی چاپ و در سطح جامعه منتشر گردید.»^۱ مدتی بعد متن تایپ شده در ۲۴۷ صفحه در داخل و خارج از کشور چاپ و منتشر شد.

یک مقدمه مفصل و طولانی و متن بیانیه که خود از یک مقدمه و سه فصل تشکیل شده به همراه چهار ضمیمه از مطالب تحلیلی مارکسیستی، کتابچه «بیانیه» را شامل می‌شد.

بیانیه اعلام مواضع... نقش منفی تعیین‌کننده‌ای در روند مبارزات دهه ۵۰ ایفا کرد و در مهم‌ترین قسمت آن ضمن توجیه روند تغییر ایدئولوژی به ترورهای سازمان نیز اشاره داشت و شریف واقفی و یارانش را - بالضراره - خائن و محکوم به اعدام معرفی می‌کرد.

پس از مقدمه درباره لزوم نشر این بیانیه، سیر مبارزات مردم ایران - پس از شهریور بیست - با نگاه مارکسیستی تحلیل گردیده و این مسیر تا شکست نهضت خرداد ۴۲ دنبال شده است. پس از آن تشکیل سازمان و مراحل مختلفی که بر آن گذشته و نیز تلاش‌هایی که در جهت تدوین ایدئولوژی صورت گرفته، گزارش شده است. هم‌زمان، به بیان جریان فکر مذهبی پدید آمده در این دوره پرداخته شده و در تمامی این موارد نیز معیارهای تحلیل، دقیقاً بر مبنای دیدگاه‌های مارکسیستی است. «بخش عمده‌ای از محتوای بیانیه، تحلیل دوآلیسم موجود در تفکر سازمان و سرگردانی میان ماتریالیسم و ایده‌آلیسم [= مذهب از نگاه مارکسیسم] است. این که تفاوت اسلام مجاهدین با اسلام رایج و سنتی در چه اصولی بوده، ضمن موارد مختلف شرح و بسط داده شده است. در ادامه، از فعالیت‌های جدید ایدئولوژیک که از سال ۴۷ به بعد آغاز شده، سخن به میان آمده و کوشش شده است تا نشان داده شود که به رغم همه تلاش‌هایی که روی قرآن و نهج‌البلاغه صورت می‌گرفته، قالب‌های اصلی کار، براساس اندیشه‌های مارکسیستی بوده است. اشکال کار هم درست همین بوده است که جهت‌گیری فکری اولاً به دلیل آشنایی ناکافی سازمان با مارکسیسم و ثانیاً به دلیل وجود همین دوآلیسم، ناقص بوده و توان تحلیل کامل را

۱. احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۰۸.

نداشته است.»^۱

از آنجا که جهت‌گیری مطالعاتی، به موازات گذر زمان، هر چه بیشتر به سمت غلبه آموزه‌های مارکسیستی سوق داده می‌شد، مقاومت‌هایی هم در سازمان بر ضد آن صورت می‌گرفته است. در این مورد در «بیانیه» با اشاره به برنامه‌های آموزشی سازمان در این دوره و تناقضات ایدئولوژیک موجود در آن چنین آمده است:

بدین ترتیب، به موازات گسترش مطالعات مارکسیستی - لنینیستی در سازمان، اقدامات تدافعی علیه آن توسط خیل مقالات، بحث‌ها و نظرات مطنن ایده‌آلیستی آغاز شد. دوباره یک برنامه جدید «بررسی و تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام» طرح‌ریزی شد و مجدداً مطالعات حجیمی درباره تاریخ اسلام، درباره محتوای ایدئولوژیک مبارزات گذشته و مخصوصاً مبارزاتی که تحت عنوان ایدئولوژی اسلام (تشیع...) توجیه می‌شوند (مبارزات تشیع، علویان، سربرداران، نهضت مشروطه، جنگل و... که همه جا مذهب ظاهراً نقش قابل‌اهمیتی داشت) و همچنین بررسی درباره معنای آیات قرآن و درک مفاهیم دینامیک آن، تدوین تفاسیر و کارشدید روی نهج‌البلاغه و سایر متون معتبر اسلامی در دستور قرار گرفت. در کنار این مطالعات، البته آموزش برخی از متون مارکسیستی نیز در دستور بود به ویژه که مقدمتاً معتقد بودیم اسلام نه تنها با دست‌آوردهای علمی و تجربی بشر مبیان‌نی‌ندارد بلکه آنگاه اسلام حقیقی و انقلابی فهمیده می‌شود که به دانش زمان و در این زمینه به دانش شناخت و تغییر اجتماع (مارکسیسم - لنینیسم) مسلح باشیم. حاصل این برنامه‌ها که بیش از یک سال کار عمده گروه مصروف آن شد، یک دوره کتب و مقالات ایدئولوژیک بود که به طور اساسی در سه قسمت «کتاب شناخت»، «جزوه تکامل» و «راه انبیاء» مشخص می‌شد. در کتاب «شناخت» از اصول‌شناسایی دینامیک و روش تحلیل رئالیستی قضایا بحث می‌شد. جزوه تکامل درباره قانون تکامل و انطباق آن با نظرات اصیل مذهبی و همچنین خصوصیات ویژه انسان صحبت می‌کرد، و «راه انبیاء» می‌خواست ثابت نماید که راه بشر (یعنی علم و حتی فلسفه علمی!) نه تنها تضادی با راه انبیاء و مضمون و محتوای رسالت و عقاید آنها ندارد و نه تنها راه پرییچ و خم‌شناخت و معرفت بشری از راه انبیاء دور نمی‌شود، بلکه بشر، در سرانجام کوشش‌های خود بالاخره در نقطه بسیار والایی با راه انبیاء تلاقی خواهد کرد و بر آن منطبق خواهد شد.^۲

۱. جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی...: ص ۴۲۵.

۲. بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۱۶ - ۱۱۷.

در ادامه «بیانیه» دیدگاه اولیه رایج در سازمان دربارهٔ مارکسیسم، چنین تشریح شده است: مارکسیسم از نظر ما (در آن موقع) دو قسمت بود. یک قسمت پایه فلسفی آن که بر اساس ماتریالیسم قرار داشت و قسمت دیگرش تجربیات سیاسی، اجتماعی و عملی آن که ما آن را حاصل شرکت در یک پروسه طولانی مبارزه توده‌ها و رهبری مبارزات طبقاتی در یک صدسال اخیر می‌دانستیم. بدین ترتیب مانا آگاهانه، مارکسیسم را تکه پاره می‌کردیم و تصور می‌کردیم که پذیرش و درک مفاهیم سیاسی - اجتماعی - تجربی مارکسیسم و همچنین قبول و درک دیالکتیک به عنوان اسلوب شناخت علمی، بدون اعتقاد عمیق به مبانی ماتریالیسم امکان‌پذیر است.

«بیانیه» با اذعان به تنافی میان ایمان و اعتقاد به وحی از یک طرف و پذیرش تبیین مارکسیستی تحویل جامعه بر اساس زیربنا دانستن ابزار و مناسبات تولید از سوی دیگر، مدعی تضاد بین درک علمی و ایمان به وحی شده و مارکسیسم را به عنوان فلسفه علمی، دقیقاً مساوی علم تجربی گرفته است. پس از آن با تبختر، به جای تضاد دین با مارکسیسم، ادعای تضاد دین و علم، پررنگ و برجسته طرح شده و چنین آمده است:

جالب توجه در اینجا بود که ما برای اینکه درک علمی تاریخ را با نقش انبیاء تلفیق کنیم و عدم تناقض این دو را بیوشانیم و یا به بیان دیگر برای این که درک علمی تاریخ را از دل مذهب بیرون بیاوریم، مجبور بودیم مارکسیسم را به عنوان عصایی در دست مذهب قرار دهیم، لنگی‌ها و نارسایی‌های آن را جابجا با تعبیرات و تفسیرات مارکسیستی، منتها در پوشش و قالب آیات و احکام جبران کنیم!! و آن وقت نتیجه بگیریم که ایدئولوژی و تفکری که محصول شرایط تاریخی، اجتماعی و اقتصادی هزار و سیصد سال قبل است، می‌تواند مسائل مبارزاتی امروز را پاسخگو باشد!! در حقیقت ما هیچ‌گاه نمی‌توانستیم و بالاخره هم نتوانستیم به چنین نتیجه‌ای دست یابیم... کوشش‌های نوجویانه ما، به دلیل عدم آمادگی هسته درونی اندیشه مذهبی، همواره عقیم می‌ماند...

بدین قرار، اندیشه مذهبی، مانند قبای قدیمی اما زربفتی بود مملو از صنایع مستظرفه و هنرهای شگفت ابداعی‌ای که مرور ایام تمام نسوج و تار و پودهای آن را پوشانده و فقط هیئت ظاهری‌ای از آن به جا مانده است.

... ما درصدد بودیم نسوج پوسیده آن را ترمیم کنیم، پودهای متلاشی شده آن را به تارهای خاک شده آن گره بزنیم و درکالبد بی‌جان آن روحی تازه بدمیم. نتیجه معلوم بود، در مقابل هر ترمیم و گرهی ده‌ها گسیختگی و پارگی دیگر ظاهر می‌شد؛ هنوز به یکی نپرداخته در صد جای دیگر

رخنه به وجود می‌آمد...^۱

در این بیانیه با چشم‌پوشی از واقعیات تاریخ انبیا و دوران سراسر مبارزه پیامبر اسلام و مردم مؤمن علیه ظلم و استثمار، اعتقادات دینی موجب نفی نقش مردم در تحولات اجتماعی برشمرده شده بود تا یک علت مهم ارتداد و تغییر ایدئولوژی، توجه به نقش توده‌ها در مبارزه قلمداد گردد:

... قبول مسئله وحی، قبول نقش استثنائی و الهی پیامبران مترادف است با تنزل دادن توده‌ها تا سطح گله‌های بی‌حال و حوصله و بی‌عقل و اراده گوسفندان، مترادف است با انکار نقش توده‌ها در ساخته شدن تاریخ خودشان و به دست خودشان.^۲

○ تحلیل تماس بنیانگذاران با بازرگان

ضمیمه شماره ۳ «بیانیه» تحت عنوان «منشأ اجتماعی ایده‌آلیسم موجود در بطن تفکر سازمان و ماهیت طبقاتی آن» که قبلاً در سال ۵۳ به عنوان بخشی از «جزوه سبز» در داخل سازمان منتشر شده بود، بعضی از زمینه‌های تغییرات ایدئولوژیک سازمان را مورد بررسی قرار داده بود. در یک پاورقی طولانی این مطلب، برای توضیح «علت تمایزات کیفی تفکر مذهبی سازمان»، درباره ارتباط بنیانگذاران سازمان با مهندس بازرگان، چنین آمده است:

نگاه کوتاهی به تاریخچه تجربیات سازمانی، لیست دور و درازی از برخورد و اختلاف نظر بین تفکر مذهبی ما را با کسان دیگری که خود را حتی از معتقدین به اسلام مترقی و انقلابی می‌دانسته‌اند، در مقابل قرار می‌دهد. یکی از جالب‌ترین و درس‌آموزترین این برخوردها، برخورد رویاروی با مهندس بازرگان و آشنایی حضوری با نظرات کاملاً مخالف او با ما بود. چگونگی واقعه چنین است:

در سال ۴۷، بعد از اینکه سازمان توانسته بود به انسجام مناسبی (در حد همان روز) از نظر فکری و تشکیلاتی برسد، تصمیم گرفته می‌شود که ملاقات خصوصی با مهندس به عمل آید و در این ملاقات رفقا قرار می‌گذارند که به طور مجمل و فقط در سطحی که منافع جنبش ایجاب می‌کند، مسئله تشکیل یک گروه سیاسی - مخفی را به اطلاع برسانند.

مهندس رفقای مؤسس سازمان را از نزدیک می‌شناخت؛ اما بعد از دستگیری اش (اردیبهشت ۴۲) تا زمان آزادی (سال ۴۶)، حتی تا همین موقع یعنی سال ۴۷، هیچ‌گونه اطلاعی از آنها

۱. همان: صص ۱۲۴ - ۱۲۵.

۲. همان: ص ۱۲۷.

نداشت. در این ملاقات، ابتدا مهندس از دیدار رفقا اظهار شادمانی می‌کند ولی وقتی رفقا با ذکر مقدماتی مسئله تشکیل سازمان را مطرح می‌کنند، با عکس‌العمل سرد و تقریباً نامساعد او روبه‌رو می‌شوند. و بالاخره وقتی رفقا مسئله «استثمار» را به عنوان اساسی‌ترین ویژگی موجود در خط مشی سیاسی و تفکر انقلابی ما مطرح می‌سازند، مهندس شدیداً مخالفت کرده و می‌گوید شما دارید منحرف می‌شوید! (یعنی گرایشات مارکسیستی پیدا می‌کنید). در پایان جلسه، وقتی یکی از رفقا با حالت گلایه می‌گوید: «شما برای ما و کار ما حتی به اندازه پیشیزی هم ارزش قایل نشدید» (چیزی شبیه به همین مضمون)، مهندس با خونسردی جواب می‌دهد: «این‌طور باشد». و به این ترتیب خود را از رنج کار و زحمت همکاری با سازمان راحت می‌کند.^۱

هرچند منشأ این اختلاف نظر و کلاً ماهیت تفکر و ایدئولوژی مهندس در آن موقع برای سازمان روشن نشد، اما آشکار شدن این اختلاف در آن موقع به سازمان کمک کرد که نقاط درست فکری و سیاسی خود را بهتر درک کند (در رابطه با ضعف‌های نهضت آزادی که مهندس سمبل تفکر و نقطه‌نظرهای آن به شمار می‌آمد) و روی آنها تأکید بیشتری نماید. این بهترین درسی بود که آن موقع از این برخورد گرفته شد.

البته این واقعه به همین جا خاتمه نیافت. بدین معنی که بعدها، در اواخر سال ۴۸ که جمع‌بندی مناسبی از این برخورد به عمل آمد و بخصوص بعد از اینکه تئوری جذب «قطب»‌ها در استراتژی مورد توجه قرار گرفته بود، قرار شد «به‌طور مشروط» یک بار دیگر با مهندس تماس گرفته شود. این بار هدف نه به توافق کامل رسیدن، بلکه استفاده از نفوذ و موقعیت سیاسی او به نفع سازمان و مبارزه بود و به همین جهت قرار شد روی به اصطلاح نقاط اشتراک، یعنی عمدتاً مذهب، تکیه شود (نه مسائل اقتصادی که نقطه افتراقی به شمار می‌رفت. هرچند که تنها امروز است که نقاط افتراق و اشتراک واقعی خود را با این قبیل عناصر می‌فهمیم). کاربرد این شیوه، با اینکه در ابتدا استقبال حرفی و ظاهری مهندس را موجب شد، اما در عمل واقعاً تأثیری نگذاشت (و نمی‌توانست بگذارد) و نتوانست هیچ‌گونه (و واقعاً هیچ‌گونه) همکاری یا کمکی را از جانب او به همراه داشته باشد.^۲ منتها این بار به دلیل اینکه ما رابطه خودمان را با او (و افرادی

۱. لطف‌الله میثمی ماجرای این ملاقات را به نقل از محمد حنیف‌نژاد نقل کرده و فردی را که به مهندس بازرگان اعتراض و گلایه کرده بود، عبدی (عبدالرضا نیک‌بین) معرفی نموده است. میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین: صص ۳۳۴-۳۳۵.

۲. میثمی با اشاره به جمع‌بندی ملاقات اول که نتیجه گرفته بودند شیوه برخورد با مهندس بازرگان چپ‌روانه و اشتباه و خارج از مدارش بوده، درباره ملاقات دوم گفته است: «دفعه دوم، دو یا سه نفر می‌روند. سعید [محسن

از این قبیل) بر اساس توافق به اصطلاح ضمنی در یک سری مفاهیم مجرد روبنایی، که در واقع فاقد محتوای خاص خودش بود، بنا کرده بودیم (چرا که در بار اول تضاد این محتوا با محتوای فکری و ایدئولوژیک مهندس و تیپ‌های از نوع او روشن گشته بود) نتوانستیم با قاطعیت موضع صریح و روشنی در مقابل مهندس اتخاذ کنیم و متقابلاً موضع او را دقیقاً در مقابل جنبش، تحلیل نماییم. به همین جهت، نارسایی و ضعف ایدئولوژیک مهندس به ضعف دانش سیاسی و عدم آشنایی او با فرهنگ انقلابی تعبیر شد (البته این چنین تشخیص نادرستی خود نشان‌دهنده حاکمیت معیارهای روبنایی در جو حاکم بر آن روز ما بود که قبلاً صحبتش را کرده‌ایم). این تشخیص نادرست موجب شد که مقداری از انرژی و کار سازمان برای رفع این نقیصه، که واقعاً اصل نبود، به هز داده شود. مثلاً قرار شد مهندس «چه باید کرد» لنین و «تضاد» مائو و... را مطالعه کرده و طی تماس‌های مستمری (علی‌رغم اشکالات امنیتی بسیار زیاد آن) رفقا با او بحث کنند.

مهندس هیچ‌گونه شور و حرکتی از خود نشان نمی‌داد و این تقریباً برای ما کاملاً نامفهوم بود. فقط جریان عمل و شرایط سخت و خشونت بار سال‌های ۵۰ لازم بود که ماسک خوش ظاهر «مبارزین قدیم» را از چهره‌های مأیوس، ترسان و لرزان آقایان پروفیسورها و مهندسین پاره‌کند. این آقایان به اصطلاح روشنفکر، که شهرت و نام‌گذاری خود را مدیون نابود کردن استعدادهای انقلابی سال‌های بحرانی ۴۰ و هواداری از رفرمیسم منحنط و از سر تا پا سازشکارانه این سال‌ها بودند، اکنون در چنین شرایطی از او جگیری مبارزه انقلابی چه می‌توانستند بکنند؟ وعده‌های شیرین بورژوازی و احلام شیرین تر خرده‌بورژوازی خودشان از یک طرف، و حملات پیاپی پلیس به مبارزین و شکنجه شدید آنان از طرف دژخیمان رژیم حاکم و همچنین دیدن

همراه حنیف‌نژاد] هم بوده است. این بار با خصایل مثبت مهندس برخورد کرده بودند. سؤالات راه طی شده [تنظیم شده در سازمان برای آموزش اعضا] را برده و تاریخچه سازمان را برایش گفته بودند که مهندس می‌پرسد: «آن دوستان که آن برخورد را کرد کجاست؟» گفته بودند: «دیگر با ما نیست». (برخورد دوم بعد از جدا شدن عبدلی بوده است). بعد از این برخورد، [مهندس بازرگان] گفته بود که [شما] زمانی شاگرد من بودید، حالا استاد ما شده‌اید و بعد گفته بود من نمی‌توانم اسلحه بدهم، چه کمکی از من برمی‌آید؟ حنیف [نژاد] می‌گفت: «مهندس بازرگان یک سرمایه مبارزاتی است. در هر مقطع زندگی، مبارزه کرده و عنصر صادقی است. ما نمی‌خواهیم او چریک شود. وقتی مبارزه مسلحانه شروع شود، توقع داریم که بگویند من اینها را می‌شناسم؛ حتی تأیید هم لازم نیست.» او می‌گفت: «مشکل اولیه تمام مبارزات چریکی ناشناخته بودن در بین مردم است. باید جریان‌ها و آدم‌های صادقی در بین مردم باشند که آنها را معرفی کنند و بگویند ما آنها را می‌شناسیم. این موضوع خیلی مهم است... البته مهندس بازرگان بیش از اندازه‌ای که حنیف‌نژاد از او توقع داشت، مایه گذاشت. علاوه بر اینکه گفت آنها را می‌شناسم، گفته بود آدم‌های خوبی هم هستند.» میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین: ۳۳۵-۳۳۶.

تیرباران‌های پشت سرهم انقلابیون از طرف دیگر، برای یکسره کردن کار آنان کافی بود. ماهیت واقعی آنها از پشت همه تظاهرات ریاکارانه، وقتی تضرع‌کنان بر محراب بورژوازی به سجده افتادند و به عذرگناهان گذشته، پیشانی بر خاک درگاه ساییدند، با همه زشتی و شناختش به خوبی روشن شد.

عاقبت و نهایت عبرت آموز این آقایان، از جمله همین آقای مهندس، چنانکه ما تجربه بیشتر و درک روشن تری می‌داشتیم، در همان روزها نیز قابل پیش‌بینی بود و در واقع گذشت زمان، در اینجا تنها جبران‌کننده نقایص ما بود نه تغییر دهنده سرنوشت آقای مهندس! ایشان که روزگاری کباده رهبری مبارزات مذهبی و قشرهای وسیعی از مردم محروم و روشنفکران مؤمن و معتقد! را می‌کشیدند، امروز کارخانه‌ای دارند و با وجدانی راحت! با استثمار تنی چند از جوانان زحمتکش وطن! - همان‌ها که روزگاری ایشان قصد آزاد کردنشان را داشتند - روزگار را به خوبی می‌گذرانند و شکر درگاه مٔان! را - البته با مقداری تغییر سمت قبله‌ای که داده‌اند - خالصانه به جای می‌آورند!^۱

در «بیانیه»، چند بار با توجه به نقش تعیین‌کننده آثار و افکار مهندس بازرگان در شکل‌گیری ایدئولوژی سازمان، تلاش شده تا با نگاه مارکسیستی و تحلیل طبقاتی، اشکالات دیدگاه‌ها و مواضع بازرگان ارائه شود. از این رو، بعدها یکی از ویژگی‌های «بیانیه»، حمله به بازرگان و یا به تعبیر علاقه‌مندان وی «تلاش برای بی‌اعتبار کردن» او، محسوب شده است.^۲ البته همان گونه که محمدمهدی جعفری گفته است و بسیاری دیگر نیز به این واقعیت اذعان دارند: «افکار مهندس بازرگان زیربنای فکری سازمان بود.»^۳

چهار سال بعد، سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی و موسی خیابانی در بهار ۱۳۵۸ در واکنش به حملاتی که در «بیانیه» به مهندس بازرگان شده بود، به دفاع از وی برخاست. در کتاب «تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ نما» چنین آمده است:

به اعتقاد ما حملات بیمارگونه و گاه سراسر دروغ و افترايي که در بیانیه علیه تمامی شخصیت مهندس بازرگان عنوان شده جز فرومایگی نویسنده، نشان چیزی نیست. آنچه مسلم است، صرف نظر از تمام انتقاداتی که به مهندس و برداشت‌های ایشان از اسلام وارد است، افتخار

۱. بیانیه اعلام مواضع...: صص ۲۳۳-۲۳۶.

۲. میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین: ص ۳۳۶.

۳. جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۳۵.

پیشگامی در مسیر شکافتن علمی تبیینات و احکام اسلامی در تاریخ معاصر ما از آن ایشان است (باکتاب راه طی شده) و مجاهدین نیز پیوسته از این لحاظ خود را مدیون مهندس بازرگان دانسته‌اند.^۱

البته در همین کتاب چند بار تأکید شده که سازمان از ابتدا با «دیدگاه‌های سیاسی و اقتصادی و تشکیلاتی» مهندس بازرگان اختلاف جدی داشته و حتی انتقادات خود را در همان سال‌ها به اطلاع خود وی نیز رسانده بود. سازمان، پس از انقلاب علت اصلی حملات «بیانیه» به مهندس بازرگان را این‌گونه تحلیل کرد که در دیدگاه رهبران جریان تغییر ایدئولوژی، سازمان از ابتدا دنباله تفکر بازرگان بود و حمله به او «اساساً سرپوش حمله به خود سازمان و ایدئولوژی آن است».^۲

محمد مهدی جعفری از اعضای اولیه نهضت آزادی درباره نوع ارتباط بنیانگذاران سازمان با مهندس بازرگان چنین گفته است: «در آغاز، تحلیل سازمان از مهندس بازرگان این بود که ایشان برای کار چریکی و قیام مسلحانه آمادگی ندارد و اصولاً با آن موافق هم نیست، از این رو ما با ایشان در این باره صحبتی نمی‌کردیم... مهندس بازرگان هم گفته بود: همان طور که خودتان گفتید از من کار چریکی و حاد بر نمی‌آید. اما در هر زمینه‌ای که کمک بخواهید هیچ دریغ نمی‌کنم و به شما کمک خواهم کرد».^۳

اما برخلاف «بیانیه» که تأکید داشت مهندس بازرگان کمکی به سازمان نکرد و همچنین برخلاف گفته میثمی که صرفاً کمک‌های معنوی و حمایت تبلیغاتی بازرگان از سازمان را ذکر کرده، جعفری از کمک‌های مالی وی به سازمان نیز سخن گفته است: «سال‌ها بعد - و پس از پیروزی انقلاب اسلامی - از خود مهندس بازرگان و دیگران شنیدم که ایشان به مجاهدین در مقاطع گوناگون کمک می‌کرده‌اند، خصوصاً کمک‌های مالی بسیار، اما به هیچ وجه تظاهری به این کار نمی‌کردند».^۴

۱. تحلیل آموزشی بیانیه...: صص ۹۴ - ۹۵، پانوش.

۲. همان: ص ۹۴.

۳. جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۲۹.

۴. همان، ص ۳۱.



بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک
سازمان مجاهدین خلق ایران

جلد اول

از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

چاپ اول مهرماه ۱۳۵۴

چاپ دوم آبانماه ۱۳۵۴

A PUBLICATION OF
ORGANISATION OF MOJAHDEEN OF THE PEOPLE OF IRAN

November 1975